

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سفرنامه‌های منظوم

سراینده:

محمود قاضی زاده خسروشاهی



شرکت تعاونی خدمات فرهنگی و
انتشارات نو اندیشان محراب علم

سرشناسه : قاضی زاده خسروشاهی، محمود، ۱۳۳۰
 عنوان و نام پدیدآور : سفرنامه‌های منظوم / محمود قاضی زاده خسروشاهی
 مشخصات نشر : شرکت تعاونی خدمات فرهنگی و انتشارات نواندیشان محراب علم، ۱۳۹۰
 مشخصات ظاهری : ۱۳۶ ص، ۱۴۵۲۲ س م
 شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۲۹۵۶۹-۱-۴
 وضعیت فهرست نویسی : فیبا
 موضوع : شعر فارسی، قرن ۱۴
 رده بندی کنگره : PIR ۸۱۷۱ ۷ ۱۳۹۰ س ۷۲۷ الف/
 رده بندی دیویی : ۸۶۱/۶۲
 شماره کتابشناسی ملی : ۲۵۸۶۶۸۱



شرکت تعاونی خدمات فرهنگی و
 انتشارات نواندیشان محراب علم

سفرنامه‌های منظوم

مؤلف: محمود قاضی زاده خسروشاهی
 ناشر: شرکت تعاونی خدمات فرهنگی و انتشارات نواندیشان محراب علم
 شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
 نوبت چاپ: اول
 سال چاپ: ۱۳۹۱
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۹۵۶۹-۱-۴

قیمت: ۳۵۰۰ تومان

آدرس: تهران، خیابان امام خمینی، روبروی ترمینال فیاض بخش، گذاره بازنشستگی آموزش و پرورش.

کدپستی: ۱۱۱۴۶-۵۵۱۱۱

تلفن: ۰۹۳۵-۹۶۴۱۷۳۹

Nowandishan333443@yahoo.com

حق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

فهرست مطالب

۵.....	به جای مقدمه
۱۱.....	سفر گیلان
۱۵.....	سفر گیلان و مازندران
۲۵.....	«از زاگرس تا البرز»
۵۴.....	پارک تلو - شرق تهران
۵۷.....	باغ گل محمّدی - غرب تهران
۵۹.....	بسیار سفر باید تا پخته شود خاستی
۶۵.....	سفر «نوشهر»
۶۹.....	گردش گرمسار
۷۳.....	زیارت قم (از طرف انجمن یاران قلم)
۷۵.....	مسافران ری
۸۰.....	مسافر غرب
۸۲.....	به سوی باغ لاله‌ها
۸۵.....	سفرنامه‌ی خراسان رضوی
۸۸.....	به سوی شمال
۹۲.....	نمک آبرود
۹۵.....	سفر کیش
۱۰۲.....	سفر نور

- سفر دماوند ۱۰۶
- در پارک چینگر ۱۱۰
- نیاوران ۱۱۲
- سفرنامه‌ی یوش (از طرف خانه‌ی فرهنگ ابوسعید) ۱۱۳
- تنگه‌ی واشی - فیروزکوه ۱۱۷
- سفرنامه‌ی لویج - نمک‌آبرود ۱۲۱
- سفرنامه‌ی نمک‌آبرود - رامسر ۱۲۶
- سفرنامه‌ی کرمانشاه ۱۳۰

www.ketab.ir

به جای مقدمه

به نام خالق یکتای هستی
که آموزد به ما یکتاپرستی
عنایت کرده بر ما فن تعلیم
کنم در پیش او هر لحظه تعظیم
محل کار ما ای مهربانان
به نام نامی «میرزا تقی خان»
مدیر فعلیش «نصیراله و هجر»
دلش در خاک سمنان شد منور
زند رودست «کامی» و «قبادی»
دهد همچون «حسینی» دل به شادی
به قامت سرو و صاف و چارشانه
به صبر و حلم و خونسردی یگانه
کنون ناظم جناب «بیگلرخان»
محاسن دار و قد کوتاه و خندان
جهان حیران ز خلق و خوی این مرد
همه جفتند در این کار و او فرد
معاون فنی اینجا کماکان
بود «رعنایی» از خاک خراسان
امور تربیت، مرد «خدادوست»
به عکس دیگران، شد بهر ما دوست

ز همکاران دیگر، من چه گویم

میان عالمی گل، من چه جویم؟

«گلایی» و «رحیم پور» و «رحیم دوست»

به گرمی، باب طبع دشمن و دوست

«حاجی خادمیان» و «روح افزا»

متین، تو دل بسرو، شیرین، فریبا

دیگر ورزش، آقای «علی پور»

بسی محبوب و از دوز و کلک دور

«فیوج» ما به یک دنیا بیرزد

ز جان و دل به یاران مهر ورزد

همیشه کار بنا را پخته دارد

چند از ما مگر یارانه دارد؟

به عهد خود اگر باشد وفادار

از او بهتر نباشد هیچ دیار

سه تن همکار ما اسمش «رضایی»

که هر یک باز کرده جای پای

یکی اسمال، یکی مدیوم، یکی لارژ

همه از فیض بی پایانان شارژ

همان مدیوم ملقب شد به «استاد»

که بر فرهاد، درس عاشقی داد

چه گسویم از جناب «جاریانی»

که کم دیدم نظیر او جوانی

جوانی با وقار و شوخ و رغنا
 سخن‌هایش به طعم و بوی نعنا
 دود هر روز و شب دنبال کسارش
 نباشد نیمه شب‌ها هم، قرارش
 یکی هم سید والا مقام است
 که الحق سیدی نیکومرام است
 نسب گیلانی و زاییده رشت
 شده سنش دوه افزون بر آن هشت
 به رسم رقص و آواز و ترانه
 رسوده گوی سبقت از زمانه
 کجای کار سید تقی دارد
 هزار و یک سرود و رقص دارد؟
 چه با تقواست این تقوایی ما
 که کرده باعث شیدایی ما!
 ولی «محرابی» و یک دوسه همکار
 جدایند از چنین انگار و رفتار
 دبیر درس شیرین ریاضی
 که از او هر هنرجو هست واضی
 «حاجی بوطالی» این مرد روشن
 لیسانس فنی او، کار معدن
 زمانی «ناصر» و گاهی «موقاری»
 در این واحد کنند انبارداری

ولیکن «افتخاری» شد حسابدار

ز «کوهستانی» افزون‌تر کند کار

رسد نوبت چو بر خدمتگزاران

نشاید گفت‌وگو، یک از هزاران

کمی «رزاقی» از آنها جدا بود

که شاید در دلش نور خدا بود

امور دفتری هم «کوثری» هست

که در تکرار جوک‌ها محشری هست

ز همکاران دیرین بباد بسا

همه از بند غم، آزاد بسا!

امین ملک و دین، «دکتر کمالی»

رخش چون بدر و ابرویش هلالی!

«عزیزی» و «فضایی» و «شانیعی»

«جوانشیر» و «رحیمی» و «سمیعی»

«همایونی» و «نورالدین» و «فیروز»

شب دیجور ما، از فیضشان روز

«شکوفه»، «رستمی»، «سنجابی» خوب

«محمّدزاده» و «شاملو» محسوب

ز «هوشانقر» نباید بی‌خبر گشت

رئیس کارگاه «رفت و برگشت»

روانشادان «عقل»، «ریحان» و «قیال»

بیامرزد خدایشان هر مه و سال

در اینجا محفلی داریم عالی
 ز هرگونه ریا و حیل، خالی
 یکی از دیگری هرگز نرنجد
 ز روی درک و فهمش نکته سنجد
 کسی اینجا نمی‌گردد مکتور
 که عنوان شد «بلانست» مکرر
 در این جا من حدود بیست و یک سال
 جوانی را فدا کردم به هر حال
 گهی شعر و ادب، گاهی حواشی
 کنم تدریس با این حال ناشی
 اگرچه اهل عیش و خنده هستم
 ولی در کار خود، یک دنده هستم
 مرا «محمود قاضی‌زاده» گویند
 گروهی‌رند و جمعی ساده گویند
 دلم از شوق کسب علم لبریز
 به تهران آمدم از شهر تبریز
 در این دنیای دون و پر شر و شور
 نخوردم گول تزویر و زور و زور
 رسیده سن من بر مرز پنجاه
 چو لطف حق نباشد، گم کنم راه
 به قدر وسع خود، محصول کشتم
 بینم تا چه باشد سرنوشت
 محمود قاضی‌زاده خسروشاهی - پاییز ۱۳۸۵

و این هم سه‌بیتی که آقای فیوج سروده

جناب مستطاب قاضی‌زاده

که هم اهل ادب هم اهل داده

به سان گوهر و درّ و لعلی

سروده این چنین اشعار عالی

الهی عرش پاینده باشد

دلش شاد و لبش پر خنده باشد!